

چگونه غلبه پیدا کردن جنبه نمایشی خشونت
مقدمه‌ای بر جنگ مردم علیه مردم می‌شود؟

اجازه دهید ابتدا اسلحه‌ام را در آورم!

صادق فرامرزی: خشونت بخشی جدانشدنی از تاریخ بشریت بوده است، چه از آن جهت که تقریباً نخستین «روایت» از مناسبات آدمی پس از هبوط به زمین را می‌توان در داستان برادر کشی قابل جست‌وجو کرد و چه از این زاویه انتقادی که خیلی‌ها تاریخ‌نگاری بشریت را مستندسازی جنگ‌ها و نبرد قدرت دانسته‌اند و به دلیل نپرداختن به سایر وجوه زیست بشری آن را واجد کمترین ارزش دانسته‌اند. با این همه آیا می‌توان خشونت را به‌عنوان پدیده‌ای رایج که خود را به هیچ ظرف زمانی و مکانی محدود نکرده است نادیده گرفت و آن را به چشم فعل و رفتاری روزمره فاقد ارزشی برای مساله شدن دانست؟ جواب این سوال را با قاطعیتی بی‌مثال می‌توان با عبارت «خیر» داد و سخن از کمیت و کیفیت خشونت آورد؛ کمیتی که خود را در ظرف آماری نشان می‌دهد و کیفیتی که در جنبه بازنمایی شده خشونت به چشم می‌آید. هر قدر که بخش اول را می‌توان با عدد و رقم و کاهش و افزایش جرائم نشان داد اما بخش دوم در سایه‌ای از ابهام تعریف می‌شود. پرداختن به کیفیت این خشونت‌ورزی و جلوه‌های عینیت یافتن آن می‌تواند کمک شایان توجهی به درک عمومی از حوادث و مصادیق خشونت به‌وجود آورد.



۲ تروریسم؛ تصویر و تصور ترس

نقش تصاویر اما بسیار مبهم‌تر است؛ تصاویر هم می‌توانند رویداد را تجلیل کنند و هم آن را به گروگان بگیرند. تصاویر هم می‌توانند رویداد را در بی‌نهایت ضرب کنند و هم به صورت عامل تحریف و خنثی کردن آن عمل کنند. تصویر رویداد را می‌بلعد، یعنی آن را جذب می‌کند و مجدداً برای مصرف ارائه می‌کند. اگرچه این امر تأثیر بی‌سابقه‌ای به آن می‌دهد اما این تأثیر دیگر تأثیر رویداد نیست، بلکه تأثیر «تصویر-رویداد» است.

با چنین مقدمه‌ای آیا می‌توان حادثه تروریستی‌ای را که با هدفی کور انجام می‌شود، بدون بازنمایی تصویری آن تصور کرد؟ جواب این سوال نیز ناگزیر «خیر» خواهد بود. تروریسم مولود بازنمایی خشونت است که مولد ترس باشد. آنچه خشونت تروریستی یک انفجار را جایگاه



نسبت خشونت و تصویر به معنای حوزه رسانه‌ای آن را می‌توان به‌عنوان صورت‌مساله‌ای جدید مورد مطالعه قرار داد. عمده مباحثی نیز که در این حوزه طرح شده‌اند تمرکز خود را روی تصویر کردن صحنه‌های خشن در آثار هنری و تأثیر آن بر مخاطبان گذاشته‌اند، به گونه‌ای که کمتر موردی وجود داشته است که تمرکز خود را بر خشونت «نمایشی» و «عامدانه» بگذارد. با این همه شاید بتوان مقاله «ژان بودریار» با عنوان «روح تروریسم» پس از حادثه ۱۱ سپتامبر را مهم‌ترین تحلیل در این زمینه دانست. بودریار در بخشی از مقاله خود نوشته بود: «در تمام این تحولات غیرمنتظره آنچه بیش از همه با ما خواهد ماند رویت تصاویر است. ضربه و افسون این تصاویر آن چیزی است که الزاماً در خاطره ما خواهد ماند، چرا که خواننده‌خواه این

تصاویر صحنه آغازین ما هستند. می‌توان گفت رویدادهای نیویورک در عین حال هم وضعیت جهان را رادیکالیزه کرده‌اند و هم رابطه بین واقعیت و تصویر را. در حالی که پیش از این با وفور مداوم تصاویر عادی و جریان ممتد رویدادهای مصنوعی سروکار داشتیم، اقدام تروریستی در نیویورک جان تازه‌ای به رویدادها و تصاویر بخشید. از جمله سلاح‌های دیگر متعلق به نظام که تروریست‌ها علیه آن به کار گرفتند بهره‌گیری از «تصاویر زنده» و انتقال لحظه‌ای آن به سراسر جهان بود. درست به همان صورتی که از معاملات بورس، اطلاعات الکترونیکی و ترافیک هوایی بهره‌گیری کردند.

۱ خشونت به شرط تصویربرداری



به گونه‌ای که اگر عمدتاً تصورات از چنین خشونت‌هایی ماهیتی جنایتی داشت و افراد سعی می‌کردند اثر جرمی از خشونت خلاف هنجار خود به جای نگذارند، در این موارد شاهد «عمد» برای ثبت کردن تصویر خشونت بودیم. مصنوعی جلوه کردن خیلی از خشونت‌های اجتماعی در یک سال اخیر بخوبی یادآور این پیش‌فرض بود که گویا در خیلی از این موارد و بر حسب نقشه‌های قبلی با نیت‌های مختلف از جمله نیت‌های سیاسی، طرفی از درگیری دنبال ثبت خشونت خود است؛ اتفاقی که فراتر از حیطه مرزی ایران نیز در قالب عملیات تروریستی نیویورک و قتل عام نمازگزاران که به شکل زنده از یک شبکه اجتماعی نشان داده می‌شد، خود را به نمایش گذاشت.

در یک سال گذشته چه مصادیقی از خشونت ذهن جامعه ایرانی را درگیر خود کرده است؟ به احتمال قریب به یقین می‌توان عمده آنها را خشونت‌هایی دانست که به شکلی عامدانه به تصویر کشیده شدند؛ از تصاویر آزار دختری سیرجانی که در لایو اینستاگرام یک پسر پخش می‌شد و ترور طلبه همدانی که قاتل مسلحش لحظاتی قبل و بعد از قتل در چند استوری به آن پرداخته بود تا مورد اخیر در حیوان‌آزاری جمعی که باعث زجر کش شدن یک خرس شد و مهم‌تر از همه اینها درگیری‌های متعدد اجتماعی که در پوشش «دوربین ما اسلحه ما» مسیح علی‌نژاد پیگیری شد. شاید عامل میزبه کیفیت این خشونت‌ها در قیاس با سایر خشونت‌های رایج غلبه و اصالت پیدا کردن عنصر «تصویر» باشد.

۵ گفت‌وگو؛ شاید با دوربینی دیگر!

تبدیل کردن تصویر به‌عنوان نمادی از آگاهی‌بخشی به وسیله‌ای برای خشونت و فشار عمومی از ملموس‌ترین اتفاقاتی است که در سطوح مختلف خشونت‌ورزی خود را جلوه‌گر می‌کند. تبدیل کردن گفت‌وگو به مجادله و تبدیل کردن مجادله به مناقش‌های که قرار است با سلاحی به نام دوربین ثبت و باعث فشار عمومی به یک طرف شود، جامعه را ناگزیر از هرگونه گفت‌وگو و امر به معروف به سمت مناقشه و تلاش برای بی‌ابروسازی پیش می‌برد. شاید ملموس‌ترین اتفاقی که اخیراً و در چارچوب منطق «دوربین ما سلاح ما» انجام شد و سروصدای زیادی نیز به پا کرد در مقوله راننده اسنپ و مسافری بود که مسافر پس از کشف حجاب، تصویر و مشخصات راننده‌ای را که قوانین سازمانی خود را به او یادآوری کرده بود منتشر کرد. هرچند این مصداق در مدتی کوتاه واکنش‌های تندی از طرفین برانگیخت و جنبه آشکاری از خشونت نیز به خود نگرفت و حتی سازمان مورد نظر سعی کرد با یک مباحثی‌گری غائله را ختم به خیر کند اما نماد و نشانه‌ای از تعمیم‌یافتگی این منطق بود. تبدیل کردن مشخصات فردی یک طرف به‌وسیله‌ای برای فشار به او جهت عقب‌نشینی خود مقدمه‌ای برای خشونت قشری در جامعه است که می‌توان انتظار عبرت‌مانند شدن وجوه آن را نیز داشت. در چنین موقعیتی طبیعی‌ترین اتفاقی که باید پیش می‌آمد آن است که دایره این خشونت تصویری، سدی بزرگ میان سلاخ و امکان گفت‌وگو و امر به معروف‌شان ایجاد کند.

۴ دوقطبی اجتماعی؛ مردم علیه مردم

شکاف‌های سیاسی در وهله دوم است. تبدیل کردن الگوی اعتراض به الگویی در چارچوب «مردم علیه مردم» مهم‌ترین ویژگی فضای دوقطبی اجتماعی است که در عمده این خشونت‌ورزی‌ها به چشم می‌آید. قتل یک روحانی و حمایت از خشونت علیه تیپ روحانیت نه یک روحانی بخصوص، باعث می‌شود فضای جامعه خشونت را نه در نسبت به افراد که در نسبت با فشار تعریف کند. فیلمبرداری از زنان محجبه سالخورده‌ای که تذکری لسانی داده‌اند و تبدیل کردن آن تذکر به میانه یک درگیری و فحاشی برای نفرت‌افزینی نسبت به یک تیپ پوششی، درگیر کردن محیط پیرامونی با مأمور قانونی و درگیری با آن به نیت شکل دادن به دوقطبی شهروند-مأمور انتظامی و مصادیقی از این دست، مثالی روشن از رویکرد در



پیش‌گرفته‌شده‌ای است که در عمده خشونت‌های تصویری اخیر به چشم می‌آید. تشویق به تهییج اجتماعی با نیت نفرت‌افزینی میان اقشار اجتماعی در بلندمدت باعث آن می‌شود تا شکاف‌های اجتماعی به‌جای آنکه باب تعامل میان اقشار را باز کند، آنها را با نفرت از پیش تولیدشده‌ای در مقام خشونت علیه یکدیگر قرار دهد؛ نفرتی قشری و طبقاتی که می‌توان تمام تضادهای اجتماعی را بر آن سوار کرد و وجه‌های مشروع به خشونت و رب‌عبارت‌افزینی داد.

پیش‌زمینه اصلی عمده خشونت‌های اخیر که در فضای اجتماعی و با رویکردی نمایشی و عامدانه ظهور و بروز پیدا کرده است را می‌توان در ظرف تضادهای اجتماعی جست‌وجو کرد. همانقدر که خشونت به‌عنوان پدیده‌ای عام و رایج در طول تمام ادوار تاریخ وجود داشته است، شکاف‌های اجتماعی نیز در هر زمان، مکان و موقعیتی بروز و ظهور می‌یابد و آنچه این شکاف‌ها را تبدیل به فرصت یا تهدیدهای جامعه می‌کند نسبت آنها با یکدیگر است. ۲ جامعه فرضی را می‌توان در حالتی عادی تصور کرد که شکاف‌های فعال اجتماعی آن شکاف میان ثروتمندان-فقرا، مذهبی‌ها-سکولارها، و ۲ قومیت حاضر در آن جامعه باشد، اگر این شکاف‌ها میان حالت‌های مختلف آنان تقسیم نشود باعث تکثر فضایی اجتماعی و فراگیر شدن روحیه منارمی می‌شود اما اگر این شکاف‌ها سوار بر یکدیگر شوند به گونه‌ای که اعضای قومیت X مذهبی و فقیر بوده و اعضای گروه Y سکولار و ثروتمند باشند جامعه به فضایی شبه‌شورش و خشونت‌آمیز مبدل می‌شود. با این پیش‌فرض اگر به الگوی خشونت تصویری در حال رواج نگاهی بیندازیم به شکلی انگارناشدنی شاهد این مساله خواهیم بود که عمده این خشونت‌ها بر مدار تقویت شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی در وهله اول و معنا شدن در

۳ خشونت تصویری؛ رعب همگانی

حالا به بیانی ساده‌تر می‌توان از عواقب فراگیر شدن خشونت تصویری سخن به زبان آورد. نمایشی شدن خشونت گسترده خشونت را از حد موجود میان طرفین حاضر در آن بالاتر می‌برد. زمانی که یک خشونت از طریق حوزه مدیا و شبکه‌های اجتماعی پوششی همگانی پیدا می‌کند و حتی به‌عنوان یک کنش عامدانه انجام می‌شود، دیگر افرادی که درگیر آن هستند محدود به افراد حاضر در قاب تصویر نیستند. تبدیل شدن انواع خشونت از نوع عربان آن تا خشونت کلامی و روانی به یک استراتژی مهار اجتماعی باعث می‌شود تأثیرگذاری آن بر باقی ساحت‌های اجتماعی نیز سایه افکند. حوادث اخیر از جمله درگیری چند جوان با نیروهای انتظامی در ماجرای پارک پلیس و مصادیقی از این دست هرچند در سطوح مختلفی رخ داد و نمی‌توان با نیت‌خوانی از پشت پرده آنها رازگشایی کرد اما جلوه‌هایی از همین تصویری کردن خشونت بوده است که در نزدیک به ۲ سال گذشته با تبلیغات فراوان عناصر سیاسی خارج از کشور تبلیغ شده است؛ تبدیل کردن خشونت به امری نمایشی که حتی با سناریویی از پیش طراحی شده و در برخی موارد همچون رقص شبانه مقابل مکان‌های مذهبی، باعث تهییج باقی افراد جامعه به سمت خشونت متقابل نیز می‌شود. به عبارتی ساده، استعاره گرفتن دوربین از اسلحه فراتر از جنبه تبلیغاتی یک پوشش باعث آن می‌شود که وجه خشونت‌آمیز این حرکات تبدیل به هدف غایی آن در خلق رعب همگانی شود.

سینگر: بخش آخر نوعی هشدار است، چون فکر می‌کنم این شرکت‌ها کم‌کم از خود می‌پرسند اینکه اجازه می‌دهند مشتریان‌شان آماج حمله باشند در عمل برای سودشان خوب خواهد بود یا نه. در نهایت این شرکت‌ها نمی‌توانند از کشیده شدن به مسائل سیاسی و جنگ و پروپاگاندا فرار کنند، چون پلتفرم‌های‌شان برای همین کار استفاده می‌شود. درگیر ماجرا شدن به این صورت در خون‌شان نیست ولی بالاخره به اینجا رسیده‌اند و می‌دانند اگر با چنین مشکلاتی کنار نیایند بالاخره دولت‌ها مداخله خواهند کرد. کاری که نمی‌توانند انجام دهند و البته کاری که در گذشته انجام داده‌اند این است که فرض کنند فناوری به‌طریقی مسائل سیاسی ما را حل خواهد کرد. آنها بسالیان متمادی در این چرخه گرفتار شده‌اند، چرخه‌ای که معلوم است کارساز نیست. آنها باید بدانند این پلتفرم‌ها صرفاً تشکیلاتی انتفاعی نیست؛ بلکه سیستم عصبی زندگی شخصی، شغلی و سیاسی ما نیز هست و مسؤلیت دارند با آنها رفتاری درخور داشته باشند. بنابراین درخواست ما در این کتاب کاملاً منطقی است. اشکالی ندارد اگر محصولی، مثلاً یک نرم‌افزار، رتب‌بندی رستوران را به‌صورت آزمایشی در دنیا منتشر کنیم تا ببینیم چه اتفاقی می‌افتد اما موضوع وقتی مشکل‌ساز می‌شود که محصول موردنظر چیزی باشد که دنیا به آن وابسته است و احتمال کاربردش در جرم و جنایت و جنگ و خشونت می‌رود. شرکت‌ها باید همان اقدامی را انجام دهند که معمولاً ارتش انجام می‌دهد، یعنی پیشاپیش سناریویی را در قالب مأمور نظامی شبیه‌سازی و همه اتفاقات بد و محتمل را پیش‌بینی کنند و برای آنها واکنش‌هایی تدارک ببینند. این مسؤلیت مدنی شرکت‌های فناوری است و دیگر نمی‌توانند سرشان را مثل کبک زیر برف کنند.

گفت‌وگو «شان ایلینگ» با «پیتر سینگر» پیرامون کتاب «لایک جنگ: جنگ‌افزار شدن شبکه‌های اجتماعی»

چگونه شبکه‌های اجتماعی به جنگ‌افزار تبدیل شدند؟

گلوله‌ای شلیک کرده باشند و کشورهای مثل روسیه، متفاوت‌تر از کشورهایی مثل آمریکا از آن بهره می‌گیرند و به‌همین دلیل روسیه در چند سال اخیر در پیشبرد منافع خود بسیار موفق بوده است.

ایلینگ: آیا روسیه در این بازی سایبری بهترین است؟

سینگر: مطمئناً الان روس‌ها در صدر قرار دارند اما تنها نیستند. در این فضا صدرنشین بزرگ دیگری به‌نام داعش را می‌بینیم. تسلط آنها بر شبکه‌های اجتماعی در صعودشان به صدر جدول بازی تروریسم و پشت‌سرگذاشتن القاعده و گروه‌های دیگر نقشی اساسی داشت. مردم با دیدن داعش با خود می‌گویند چطور گروهی با جهان‌بینی قرن هفتمی توانست اینقدر مشهور شود. پاسخ این است که آنها در استفاده از فناوری قرن بیستمی بسیار ماهر بودند. وقتی داعشی‌ها تصمیم گرفتند در ژوئن ۲۰۱۴ به موصل حمله کنند، چه کار کردند؟ آنها این تصمیم را با یک هشتم اعلام کردند. آنها مثل روسیه قواعد بازی را فهمیده بودند، از جمله اینکه دنیا در حال تماشااست و نمی‌توانید چیزی را پنهان کنید، پس باید واقعیت را بپذیرید و از شبکه‌های اجتماعی برای تبدیل پیام خودتان به پوشی فراگیر استفاده کنید.

ایلینگ: شما در کتاب از عبارت «ماشین ناواقعیت» برای توصیف کارکرد اساسی شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کنید. آیا امروز فایده سیاسی شبکه‌های اجتماعی این است؟ ساخت واقعیت؟

اختیار و قدرت شده‌ایم.

ایلینگ: شما خیلی تعمدی از عبارت «میدان نبرد» استفاده می‌کنید و بیشتر صفحات کتاب شما به این موضوع اختصاص دارد که شبکه‌های اجتماعی چگونه به سلاح جنگی تبدیل شده است. آیا این جنگ‌افزار اکنون ارزان‌ترین و مؤثرترین سلاح است؟

سینگر: اینترنت در آغاز جایی بود برای اشتراک زمان کامپیوتری بین دانشمندان، سپس به‌سرعت به رسانه‌های اجتماعی تغییر کاربری داد. اما اینترنت با خلق چنین ابزاری برای ارتباط انبوه، تبدیل شد به سیستم عصبی همه‌چیز، از تجارت گرفته تا اخبار و مثل هر چیز دیگر به نوعی جنگ‌افزار بدل شد. این ابزار خیلی زود مورد استفاده همه قرار می‌گیرد، از گروه‌های تروریستی گرفته تا هواداران آنلاین خوانندگانی محبوب مثل کتیبه وست و تیلور سوییفت و همه این افراد آن را راهی برای دستیابی به اهداف خود می‌دانند. آیا اینترنت مؤثرترین یا قوی‌ترین سلاح است؟ در برخی موارد مسلماً اینگونه بوده است. برخی کشورها از آن برای رسیدن به اهداف سنتی جنگ استفاده کرده‌اند بی‌آنکه

کتاب جدید «لایک جنگ: جنگ‌افزار شدن شبکه‌های اجتماعی» به واکنش این پرسش می‌پردازد که شبکه‌های اجتماعی چگونه فرهنگ ما را متحول و قواعد قدیمی سیاست و حتی جنگ را وارونه می‌کنند؟ نویسندگان کتاب، پیتر دبلیو. سینگر و امرسون بروکنینگ می‌خواهند نشان دهند تمایز متعارف بین سرگرمی و سیاست، جنگ و صلح و حتی غیرنظامی و نظامی رفته‌رفته در حال ناپدید شدن است. نگارندگان ادعا می‌کنند اکنون شبکه‌های اجتماعی محلی برای کشمکش جهانی اطلاعات است که میلیون‌ها انسان از دهها کشور دنیا روی پلتفرم‌های گوناگون برپا می‌کنند. شبکه‌های اجتماعی روش فکری ما، نحوه کسب اطلاعات و چگونگی درک ما از دنیای اطرافمان را تغییر می‌دهند و چیزی به‌نام «میدان نبرد» جهانی ایجاد کرده‌اند که در آن ستاره‌های پاپ مانند تیلور سوییفت و گروه‌های تروریستی مثل داعش برای مبارزه آنلاین بر سر جلب توجه ما از تاکتیک‌های یکسانی استفاده می‌کنند. با سینگر، کارشناسی برجسته در مسائل امنیتی قرن بیست‌ویکم مصاحبه‌ای انجام دادم درباره پیامدهای این تغییرات و اینکه چرا شرکت‌های فناوری تاکنون مسؤلیت پلتفرم‌های ساخته خودشان را نپذیرفته‌اند. متن این مصاحبه با اندکی ویرایش در زیر می‌آید.

شان ایلینگ: شبکه‌های اجتماعی با ما چه می‌کنند؟

پیتر دبلیو. سینگر: شبکه‌های اجتماعی هم‌زمان ما را به هم متصل و از هم جدا کرده‌اند. خواه بحث از زندگی شخصی‌مان باشد یا سیاست یا جنگ، دیگر درباری در کار نیست؛ همه ما می‌توانیم اطلاعاتی به دست آوریم و آن را به اشتراک بگذاریم. بنابراین در مقایسه با گذشته بیشتر صاحب

